

## خط سوم

من با این نوشته از فرید سیاوش در جال جهانی آگاهی،  
برخوردم.  
از آن جایی که با او آشنایی دارم و باری هم با هم گفتم و گویی  
داشته ام، با علاقمندی آن را به خوانش گرفتم.  
هر قدری که به متن دیدگاه های او نزدیک تر می شدم، بر شگفتی  
ام افزوده می شد.  
در همان لحظه برخی از دیدگاه هایم را نوشتم و آن را با شما  
شریک می سازم.  
برای این که با نوشته اشت، آشنا شوید، آن را پیش از نگاه خود،  
در برابر تان قرار می دهم.  
دیده به راه نگاه های تان.

## خط سوم

تاریخ معاصر افغانستان مانند کوه بلند و راه ناپذیر، همواره  
درمیان آتشفشانهای متناوب سوخته است و ما حاصل این افروزه  
های خشن، پیشاچشم نسلهای سوخته، کوهی بلندتر برپا کرده  
است و اما، در کشور ما، انتقال دوره ای از عقلانیت به دروه  
متعالی تر آن صورت نپذیرفته است، یک به دلیل نقش استعمار، دو  
به علت ضخامت ارتجاع و سه به سبب باد کردن گاه بیدانه از  
سوی روشنفکران.

ما هنوز در انحناى منکسر پاشانى و بحران آویزان مانده ایم، هنوز که هنوز است در زمانه پرسش های نفسگیر، نفس میکشیم؛ پاسخ این پرسش را که چرا؟ با تمام ایثارگری ها نتوانسته ایم یک جریان مستحکم، آگاه، دگرگون کننده و سعادت آفرین را ایجاد کنیم؛ نیافته ایم. یا اگر یافته ایم شفاف و صادقانه با دیگران شریک نساخته ایم.

**وضعیت از ما چی می طلبد؟** کار و تلاش مشترک برای نجات کشور از بحران، رد صلح نیابتی و امارتی و بلند کردن فریاد صلح خواهانه اکثریت خاموش و میلیونی مردم که از پروسه صلح دور نگهداشته شده اند و تامین جایگاه شایسته شان در این پروسه، تلاش برای استحکام حاکمیت ملی و حاکمیت قانون.

برای دستیابی به این مأمول، مواد و مصالح فراوانی وجود دارد؛ دانشمندان و پژوهشگران، روشنفکران، شخصیت های مستقل ملی، تحصیل یافتگان، نهاد های اجتماعی و مدنی، سازمان های سالم سیاسی، هزاران و میلیون ها انسان دردمند و معترض وجود دارد که نه به صلح غیر عادلانه و فاجعه آفرین و نه به صلح نیابتی در غیاب مردم و دولت، تن می دهند و نه برگشت به نظام های غیر دموکراتیک از تبار امارت.

بیاید تا بر تیغ فاجعه راه نرویم. بخاطر مردم در خون نشسته، بخاطر صلح، بخاطر زنان، جوانان و کودکان، بخاطر آزادی و عدالت

اجتماعی و ده‌ها اندیشهٔ سازنده و سالم مشترک دیگر، همصدا، همگام و متحد شویم؛ اختلافات را تا عبور از این بحران کُشنده به تعلیق افکنیم و مشترکات را باهم گره بزنیم.

وضع موجود به یک جنبش کلان سیاسی و مدنی؛ فرا قومی، فرا سمتی، فرا زبانی و مهمتر از همه فرا سازمانی ضرورت دارد. اتحاد فرد فرد ما می‌تواند چنین جنبش بزرگ و سرتاسری را ایجاد نماید. نجات کشور مربوط به این فرد یا آن گروه نیست. معضلات افغانستان آنقدر سنگین است که برداشتن آن به زور جمعی و سرتاسری نیاز دارد.

اگر بپذیریم که جامعه عبارتست از مجموعه‌ای از انسانها که در جبر یک سلسله نیازها و تحت نفوذ یک سلسله عقیده‌ها و ایده‌ها و آرمانها در یکدیگر ادغام شده و در یک زندگی مشترک غوطه‌ورند؛ آیا ما نیز در این غوطه‌ور شدن‌ها مشارکت داریم و یا در درون خود غرق گشته و یا از کهکشان تخیل، آن غوطه‌خوردن‌ها را به تماشا نشسته ایم.

کشوری را که از سر تا پا در بحران خیلی بزرگ گیر کرده که در ذات خود این بحران یک پروژه است برای سوزاندن و نابود کردن افغانستان؛ مگر میشود با چنین پراکنده‌گی به نجات آن از بحران شتافت؟

**چه باید کرد؟**

ما؛ یعنی خط سوم یعنی نسل بجا مانده از جنبش روشنفکری افغانستان که نه در دولت اند و نه در اپوزیسیون دولت، نسلی که خود رادر میان تباهی و خاکستر در کنار نسل جدید و مبارز و سایر نیرو های ملی و ترقیخواه کشور تداعی میکند. و اراده دارد تا این تداعی را در مشارکت با سایر نیرو های ملی و ترقی پسند به سمت راه اندازی جنبش کلان سیاسی اجتماعی به پیش ببرد. جنبشی که از بطن تجربه برای تداعی مبارزه برای تامین و تحکیم صلح و عبور از صلح منفی (توقف درگیری مسلحانه یعنی قطع جنگ و مخاصمه) به صلح مثبت (علاوه بر قطع جنگ و مخاصمه، رعایت موازین حقوق بشر و خصوصا قواعد دموکراسی و از بین بردن خشونت ساختاری) حفظ و گسترش ارزش های دموکراتیک و تامین عدالت اجتماعی سر بلند میکند.

خط سوم اراده دارد تا از سطح گفتمان ترمینولوژیک (مقوله شناسیک) به صوب تحلیل ماهوی مسایل و گام های عملی گذار نماید، ما برای تفکر فردا می اندیشیم و نه به منفعت بیولوژیک خود، مصمم هستیم تا از آن مرحله تاریخ که در آن نفس میکشیدیم و مبارزه میکردیم؛ تاویل خود را که راهگشاه امروز و فردا باشد، بیرون بریزیم.

ما از گذشته که شنا در متافزیک و دگماتیسم است؛ جدا شده و در اتمسفر و هوای تازه نفس میکشیم، امکانات بالقوه خود را ارج گذاشته و به سوی آینده گام برمیداریم. با در نظر داشت واقعیات

تلخ کنونی و پرهیز از لاف زنی های روشنفکرانه، خود را برای کار  
های

مشترک آماده ساخته ایم.

فرید سیاوش

## دید من

تا جایی که دیده می شود، بخش زیاد این یادداشت به نام ، ، خط  
سوم،، در خط بازی با واژه گان برای گویا نمایش قدرت بیان،  
بلعیده است.

روشن نیست که هدف از کاربرد ، ، عقلانیت،، چیست؟ چرا در این  
جا از مصدر جعلی استفاده صورت گرفته است. به ترین و دقیق  
ترین کاربرد همانا ، ، عقلی،، می باشد و بس.

روشن نیست که منظور عقل اسلامی است یا چیز دیگر. اگر عقل  
اسلامی هست، در همان چارچوب حکم های اسلامی که در آیه  
ها، حدیث ها و ، ، فقه،، نهفته اند دربند می باشد و با عقل  
پرسشگر، هیچ پیوندی ندارد. این امر در حالی هست که در نگاه نو  
پس از عصر روشنگری واژه خرد، در این زمینه به کار می رود و  
عقل به همان محدوده اسلامی دربند هست.

همان گونه که می دانیم توجه به خرد به ویژه خرد نقادانه با عصر  
روشنگری و در وجود روشنگران اروپایی که در سده سیزده به این  
امر رخ نمودند، پیوند دارد و این امر در جریان نبرد فکری سده ها

راه تکامل را در پیش گرفته با حضور کانت، به اوجش رسید. این کانت بود که تعریف روشنی در نوشته اش ، ، روشنگری چیست؟،، را ارائه داشت و این امر هنوز هم جریان دارد و به گفته هبرماس، تا آن گاهی که انسان وجود دارد، حضور روشن خواهد داشت. من این واژه گان ، ، عقل متعالی،، را درک ننموده و هیچ پیوندی با خرد نقادانه ندارد.

تا جایی که دیده می شود، او نیز مانند دیگر سیاستیان سبک اندیش تلاش می نماید تا همه بار پسمانی را به گردن ، ، استعمار،، بیندازد. او در این زمینه در همان قلعه تنگ مفهوم های ، ، چپ،، در بند است. تا جایی که روشن هست این واژه را عربان هنگام ترجمه متن اندیشه های یونان برابر نهاد ، ، همسانسازی،، یونانی ساختند. همین اکنون اگر سری به کشور های عربی بزنید در هر کوی و برزن با این لوحه های رو به رو خواهید شد: البانک استعماریه و البانک استثماریه! اولی به معنای بانک ساختمانی و دومی به معنای بانک زراعتی که هدف بهره برداری از زمین هست، را بر دوش می کشند. این آگاه ما، هنوز با تمام ادعا، چپ پینه پینه چپ روسی را از تن تفکرش بیرون نموده است و این واژه را بدریغ به کار می برد و شانه های خویش را سبک می سازد.

جای دیگری واژه روشنفکر را به کار می برد. این را باید به روشنی گفت که در کشور های پیش مدرن، شما نمی توانید به موجودی به نام روشنفکر را بیابید. روشنفکر به معنای اصل واژه تنها در همبود

و جامعه‌ رشد یافته سرمایه داری، قد بلند می نماید و بس.  
آن گاه به صورت شگفت انگیزی به این باور هست که روشنفکران  
, , گاه بیدانه،، بر باد می دهند! اول، پس از آن که گندم از  
پوستش جدا گردید و به گاه بدل شد، دیگر به دانه یی نیاز نیست و  
گاه همیشه , , بیدانه،، هست و خواهد بود! نمی دانم این متفکر  
بزرگ دانه دارش را در کجا یافته است؟

تا جایی که من می دانم اول از همه تعریف دقیق ارتجاع را داد و  
بعد به آن پرداخت و سپس از , , ضخامتش،، که همان لُکی  
هست، پرداخت. این واژه در اصل به معنای فروختن شتر است و  
معنای دیگرش که در مورد فلز های به کار می رود، توان بازگشت  
است و بس. آهنی که گرم ساخته شود، تا اندازه یی پهن تر می  
شود و در هنگام سردی به اصل باز می گردد. در ادبیات چپ ما  
زیر تاثیر حزب کمونیست شوروی و توده ایران، این واژه بدون توجه  
و دقت به صورت انحرافی به معنای محافظه کار و فرصت طلب به  
کار می رفته است. اما این امر چی پیوندی با پسمانی ما دارد که  
چنین بی دریغ به کار رفته است!

جای دیگری با انداختن بادی در گلو، از , , انحنای منکسر  
پاشانی،، کار می گیرد! اول که باید همان دید را گفت که المعنای  
فی بطن شاعر! اما، من فکر می کنم که او تلاش می نماید تا بیان  
بلند بالایی را ارایه بدارد و یا با واژه گان , , شعبده،، بازی نماید  
تا چشم دیگران را فریب داده و بند نماید!

این بیان که جریانی را برای دگرگونی نیافته ایم، چنین به نظر می آید که او حافظه تاریخی ندارد. به حرکت های گونه گون در تاریخ کشور به ویژه پس از ۱۹۰۱، باید سر زد. البته او فکر می کند که سیر تحول ها و دگرگونی ها همیشه رو به بالا می رود!؟ این یک اشتباه بزرگ شمرده می شود.، زیرا دگرگونی ها و تحول های سیر فراز و نشیبی دارند و بس.

باری از صلح نیابتی گپ زده است که هرگز مفهوم سیاسی ندارد. او هم چنان از ، ، اکثریت خاموش،، گپ می زند. آیا او کدام وکالت خط از این اکثریت خاموش - واژه گان زیبا اما، به شدت مجرد - دارد که از آن بی دریغ سخن می زند؟ به نظر می آید که دود رهبری نیابتی کله تان را دوداندود نموده است. یاد می آید که اکثر رهبران از آن میان تره کی می گفت که ۹۹ فیصد مردم از ما جانبداری می کند! آن گاه که با بالشت خفه اش کردند، کجا بود اقلیت، چی رسد به اکثریت!؟

باز شما از ، ، ملیون ها انسان دردمند و متعرض،، وکالت نموده اید، اما هیچ پیوند تان را با چند تا هم نشانی نکرده اید! ، ، غیاب مردم،، حال که پس از یک دوره استبداد دراز - از ۱۹۷۳ تا ۲۰۰۱ - آزادی بیان در کشور چنان حضور روشن دارد که شما در ایران،، همه همسایگان شمال و چین دیده نمی توانید، از مردم ، ، غایب،، چی گونه می توان گپ زد. این را می تون تنها ندید واقعیتی هست که شما آن را نمی ، ، پسندید،، زیر در آن حضور



ندارید!

آیا شما خود به این مفهوم ها ، جنبش کلان سیاسی،، به ویژه  
، مدنی و فراقومی ...، باور دارید؟

من که رو به رو با شما گپ زده ام، هوای دیگری در سر دارید و  
خانگاه اندیشه یی تان را در ، زبان،، به نظر شما برتر، جستجو  
می نمایید.

شما همان پرسش که دیگران به ویژه چرنشفسکی، مدت ها پیش به  
میان کشیده اند و لنین هم آن تکرار نموده است، پیش می کشید؟  
، چی باید کرد؟، در برابر چنان از ، خط سوم،، گپ می زنید  
که حضور دارد و شما حس می نمایید. این را فراموش نباید نمود  
که این ، خط سوم،، زمانی جذبه داشت که جهان از دید اندیشه  
یی و سیاسی به دو اردوگاه ، سوسالیزم، و سرمایه داری  
تقسیم شده بود! شعار خمینی یادتان رفته است که می گفت: ،  
نی شرق و نی غرب،، اما، زنده گی چل سال نشان داد که به  
روسیه و چین روی آورد و نی جای دیگر!

چنپ سطر بعد طبل رسوایی به صدا می آید، ، نسل به جا مانده  
از جنبش روشنفکری افغانستان،! این اشاره یی به تحرک و  
ساختار ، چپ،، دیروز - با هر رنگش - می باشد و بس!

آیا این پدیده جز بیان ایدیولوژی - به گفته مارکس ، ، اگاهی  
کاذب،، و وابسته به روسیه و چین چیز دیگری بود؟ شما شاهد  
هستید که در پایان روز خود و تمام حزب ها و کشور های قمری را

به نیستی کشاندا!

شناسنامهٔ این ، جنبش،، را شما از کردارش در دههٔ دموکراسی که خود در برابر فضای دموکراسی - با همه استفاده ها - قرار گرفت، داوود را یاری نمود که کودتا نماید و امین را بر اسپ قدرت سوار نمود و بعد ارتش سرخ را فراخواند و طبل رسوایی اش زمانی طنین انداخت که قدرت بادآورده از سوی شوروی را به اخوانیان این گروه ایدیولوجی زده به گونهٔ دیگر سپرد.

ادعا می گردد که از ، میتا فزیک و دگماتیسم - ما این را دگماتیسم می خوانیم و این ایرانیان اند که دگماتیسم می نویسند - جدا شده اید! اما تا جایی که روشن است تا گلو غرق در ایدیولوجی ، به گونه دیگری شده اید.

نکته آخری این که شما از روشنفکر لاف می زنید و بعد در پایان ، ، دید روشنفکران،، را در خط نگاه لنین، محکوم می نماید! این همه تناقض و ناسازگاری را چی می توان گفت؟

این را بدانید که دیگر مردم فریب این واژه گان را نمی خورند! شما اگر صداقت و دلسوزی به مردم می داشتید، اول از همه دیروز تان را به نقد می کشیدید و بعد برای امروز در خط نگاه مدرن، نوگرا و مبتنی بر دموکراسی برنامه یی برابر با حال و وضع کشور می ریختید و ، ، خط سوم،، تان را - که وجود ندارد - نشان می دادید.

شهر گت تینگن

جرمني

ماہ می ۲۰۱۹ ع